

بررسی تفسیری درخواست حضرت نوح علیه السلام در آیه ۴۵ هود

محسن دیمه کارگراب*

امیر علی پور**

چکیده

درخواست حضرت نوح علیه السلام از خدای متعال در آیات ۴۷ - ۴۵ سوره هود از دیرباز تاکنون معرکه آراء متکلمان و مفسران با گرایش‌های گوناگون کلامی بوده که رهاورد تفسیری آن، گاه در تعارض با مقام عصمت بوده است. نوشتار پیش‌رو در پی آن است تا پس از تتبع در دیدگاه‌های تفسیری در خصوص این درخواست و بررسی و نقد آنها، دیدگاه برگزیده را به‌صورت استدلالی تبیین کند. تعیین دقیق چیستی، چرایی و زمان درخواست حضرت نوح علیه السلام با بهره‌گیری از شواهد و قرائن قرآنی و مهم‌ترین رهیافت‌های کلامی و تفسیری در خصوص عدم اجابت آن درخواست از دیگر مباحثی است که در این نوشتار مورد بررسی قرار گرفته است. دیدگاه برگزیده در مجموع بیانگر آن است که کافر و ظالم بودن فرزند نوح، برای آن حضرت ثابت نشده بود.

واژگان کلیدی

آیات ۴۷ - ۴۵ هود، تفسیر کلامی، عصمت انبیا، عصمت و شفاعت.

deymehkar@gmail.com

alipour.rt@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۸/۱۲

*. استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسئول).

** دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۲

طرح مسئله

عصمت انبیاء از دیرباز تاکنون از مهم‌ترین مباحث جنجالی میان مکاتب و مذاهب کلامی بوده است که نظر به برخی از آیات موهم عدم عصمت، مفسران نیز با گرایش‌های گوناگون به بحث و گفتگو در خصوص آن آیات پرداخته‌اند. آیه «وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» (هود / ۴۵) در ماجرای نوح علیه السلام در شمار این آیات قرار دارد که معرکه آراء متکلمان و مفسران بوده است، از این رو مقاله حاضر درصدد است تا به سؤال‌های زیر پاسخ دهد:

- دیدگاه مفسران فریقین درباره تعیین دقیق درخواست نوح علیه السلام در مورد فرزندش و احتمال ترک

اولی چیست؟

- درخواست نوح علیه السلام از خداوند پیش از هلاکت یا پس از هلاکت بوده است؟

- دیدگاه‌های تفسیری مطرح شده برچه ادله‌ای استوار است و مهم‌ترین نقدهای وارد بر آن چیست؟

- دیدگاه برتر و برگزیده در این آیه چیست؟

در ابتدا به بررسی و نقد مهم‌ترین آرای تفسیری پیرامون این درخواست پرداخته می‌شود.

الف) آراء تفسیری در تعیین نوع درخواست نوح علیه السلام از خدا

با تتبع در میراث تفسیری ذیل آیه ۴۵ سوره هود به دیدگاه‌های زیر می‌توان دست یافت:

یک. عدم صدور درخواست از ناحیه نوح علیه السلام

احتمال عدم وقوع درخواست و ترک اولی یکی از احتمال‌های تفسیری است. خدای متعال نوح علیه السلام را بر حذر می‌دارد از اینکه چنین درخواستی داشته باشد، نوح علیه السلام نیز در مقام عمل اصلاً این درخواست را مطرح نکرد و از اساس لغزشی رخ نداد، مشروح این دیدگاه چنین است:

- نوح علیه السلام به اقتضای ادب نبوت، درخواست نجات فرزند را به صراحت بیان نکرد، عبارت‌های

حضرت نوح علیه السلام متضمن سؤال نیست، بلکه زمینه‌سازی نمود تا از عبارتش حکم به لزوم نجات فرزند برداشت شود، هرچند که راضی و تسلیم به حکم و قضاء الهی است.

- اگر طبع خطاب او با خداوند او را به سوی درخواست می‌کشاند، درخواست غیر علم از خدا

داشته و او را در شمار جاهلان و خاسران قرار می‌داد، اما عنایت الهی مانع از بیان این درخواست شد،

خداوند میان او و سؤالش حائل شد و او را از سؤال منع کرد.

- نهی از سؤال مستلزم تحقق آن در قبل نیست، مانند: برخی از نهی‌ها نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله.

(حجر / ۸۸)^۱

- اگر نهی دلالت بر تحقق می‌کرد، حداقل یک‌بار، بهتر بود تصریح شود، دوباره این کار را نکند،

مانند آیه ۱۷ سوره نور.^۲

- آنچه که انبیا علیهم السلام از آن نهی شده‌اند - اگرچه برخوردار از عصمت غیبی هستند - این است که خداوند در اعمالشان از آنها مراقبت نماید و هرگاه که نزدیک به امری شوند که معمولاً انسان‌ها در آن زمینه به لغزش می‌افتند، خداوند مسیر صحیح را به آنها گوشزد می‌کند و آنها را به التزام به طریق عبودیت فرا می‌خواند.^۳

- در فراز «رَبِّ إِيَّيْ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ»، عدم کاربرد اضافه مصدر به معمول که دلالت بر تحقق و ارتکاب دارد «أَعُوذُ بِكَ مِنْ سُؤَالِي» مؤید دیگری است که درخواست نوح علیه السلام مطرح نشد و پس از دیدن عنایت الهی در مانع شدن میان او و سؤالش شکرگزاری کرد، لذا از آن سؤال خسران‌آور به رحمت الهی پناه آورد.

- در آیه و فراز (هود / ۴۷)^۴ استعاذه و طلب مغفرت، صورت توبه دارد؛ زیرا رجوع به خدا از طریق استعاذه است که لازمه استعاذه، طلب مغفرت و رحمت الهی است به معنای ستر و پوشش الهی بر انسان در آن چیزی که لغزش و هلاکت اوست و مشمول عنایت الهی شدن است؛ زیرا:

۱. گناه اعم از مخالفت امر تشریحی است، بلکه هر وبال و اثر بدی که انسان را به گونه‌ای بد جلوه دهد، مغفرت نیز اعم از ستر بر معصیت معروف در نزد متشرعه است؛ بلکه اعم از هر پوشش الهی است که سبب سعادت انسان می‌شود.

۲. حقیقت شکر که عنایت الهی که میان نوح علیه السلام و درخواست او که موجب داخل شدن در زمره جاهلان بود، حائل شد و سبب عصمت او به بیان طریق صحیح شد، پوششی الهی بر لغزش در طریق الهی و رحمت و نعمتی بود که خداوند به وی ارزانی داشت.^۵ (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰ / ۲۳۸ - ۲۳۳)

۱. لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ ...

۲. «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ...» تا فراز «يَعْظُمُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا».

۳. چنان که فرمود: «وَلَوْلَا أَنْ تُبَنِّنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا...» (اسراء / ۷۴) و نیز فرمود: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ...» (نساء / ۱۱۳)

۴. قَالَ رَبِّ إِيَّيْ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

۵. چنان که فرمود: «وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» یعنی اگر مرا از لغزش‌ها در امان نداری، قطعاً زیان خواهیم دید و این ستایش و شکر در قبال آن لطف و برخورد زیبایی الهی بود.

در بررسی و نقد این دیدگاه گفتنی است:

- انبیاء و رسولان الهی علیهم السلام به عنوان اسوه‌های معصوم نه تنها در عقائد، گفتار و اعمال خویش مراقبت می‌کنند، بلکه در حوزه نیت‌ها و خطورات ذهنی نیز مراقبت ویژه‌ای بر خود دارند و در این عرصه نیز نیت و غرضی جز رضا و تقرب الهی ندارند و به قلب و نهان ضمیر نیز نیات، اغراض و امور ناپسند راه ندهند.^۱

حال که عموم مردم در اموری که در دل پنهان می‌دارند، مورد محاسبه قرار می‌گیرند، انبیاء و رسولان الهی علیهم السلام نیز به طریق اولی در امور نهان قلبی با حساسیت و ظرافت بیشتری مورد حسابرسی قرار می‌گیرند. لذا اگر نوح علیه السلام امر شفاعت فرزند را در دل پنهان نگه می‌داشت، با تذکر الهی مواجه می‌شد و خود را مقصّر و مورد نکوهش می‌دید و به استعاذه و طلب غفران مبادرت می‌نمود. لذا اثبات اینکه خداوند مانع از درخواست نوح علیه السلام شد، مشکلی را حل نمی‌کند.

- در مسألت و استغاثه به خداوند، آنچه موضوعیت دارد این است که مضمون درخواست به نحوی به خداوند عرضه شود، اعم از حالت مستقیم و تصریح در قالب درخواست و یا غیر مستقیم و افاده مضمون درخواست، که این دو شیوه، طریقت دارد. از هر دو شیوه و یا شیوه‌های دیگر می‌توان بهره گرفت.

با این توضیح آنچه موضوعیت دارد افاده و رساندن درخواست شفاعت فرزند به خداوند است، اما اینکه به چه شیوه و گونه‌ای باشد، تفاوت چندانی ندارد؛ لذا اگر عبارات نوح علیه السلام، سؤال نباشد، مطلب مستفاد از سؤال را به صورت غیر مستقیم به خداوند بیان داشته است.

- نهی «لا تسألنی» اطلاق دارد و نفس درخواست را منتفی می‌کند، اعم از اینکه نوح علیه السلام درخواستش را پیش از نهی مذکور، در قالب دعا و یا به صورت غیر مستقیم بیان کرده باشد.

- مؤاخذه شدید اللحن بعدی و نیز درخواست استغفار و ... همه حکایت از آن دارد که کاری از نوح علیه السلام سر زده است که قطعاً نیاز به رحمت و غفران دارد، در غیر این صورت خود را در شمار خاسران می‌بیند و بسیار بعید است که احدی از انبیاء علیهم السلام بی‌آنکه کوچکترین لغزشی از او سرزند، خود را در خطر سقوط به پرتگاه جهالت و خسران ببیند.

- خداوند در آیات «وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا» پیشاپیش نوح علیه السلام را از درخواست شفاعت برای ظالمان نهی کرده است. (رک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰ / ۲۲۴؛ ۱۵ / ۳۰) از سوی دیگر از آیات

۱. چنان که فرمود: «... وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ ...» (بقره / ۲۸۴)

(هود / ۴۴ - مؤمنون / ۲۸) استفاده می‌شود که فرزند نوح علیه السلام در شمار ظالمان قرار دارد. اگرچه ظالم بودن فرزند از فراز «... وَ قِيلَ بَعْدَ لِقَاؤِ الظَّالِمِينَ» بعد از هلاکت محرز می‌شود و طبق نظر علامه طباطبایی درخواست نوح علیه السلام پیش از هلاکت است، اما از ضمیمه نمودن آیه ۲۸ مؤمنون که هنگام سوار شدن بر کشتی است به پاسخ منفی فرزند نوح در آیه (هود / ۴۳)^۳ که منتهی به غرق شدن فرزند شد، ظالم بودن فرزند در زمان حائل شدن موج حتی پیش از غرق شدن، برای نوح علیه السلام می‌بایست محرز شود. درحالی که خداوند در آیات (هود / ۳۷)^۴ و (مؤمنون / ۲۷)^۵ به تعبیر علامه طباطبایی، نوح علیه السلام را از اصل سخن گفتن در مورد آنها (چه برسد از درخواست شفاعت) شدیداً نهی کرده بود، با این وجود حتی اگر گفته شود که نوح علیه السلام درخواست شفاعت را مطرح نکرد و خداوند میان او و درخواستش حائل شد، باز به یقین می‌توان گفت نوح علیه السلام در مورد نجات فرزند با خداوند مخاطبه نمود و شایسته نبود که نوح علیه السلام نهی الهی را مرتکب شود.

دو. سؤال استفهامی درباره حکمت هلاکت

برخی بر این باورند که درخواست نوح علیه السلام پس از غرق صورت گرفته است که به استناد وعده پیشین الهی مبنی بر نجات اهل او، فرزند خویش را از اهل خویش می‌پنداشت، لذا پس از هلاکت فرزند، دلیل هلاکتش را جویا می‌شود.^۶ (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴ / ۲۸۲؛ ۲۰۰۳: ۸۳)

استفهام مذکور چه بسا از نوع استفهام حقیقی و یا از نوع استفهام تعجیبی باشد و به لحاظ زمانی ممکن است پیش از غرق و یا پس از غرق شدن باشد، هرچند که مفسرانی که دیدگاه استفهام را مطرح کرده‌اند، زمان درخواست را پس از غرق شدن دانسته‌اند، به هر روی اشکال‌های زیر متوجه این دیدگاه است:

۱. وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ أَقْبَلِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بَعْدَ لِقَاؤِ الظَّالِمِينَ.

۲. فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

۳. قَالَ سَاوِي إِلَى جِبَلٍ يَْعَصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَقِينَ.

۴. وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا وَلَا تَخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرَفُونَ.

۵. فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تَخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرَفُونَ.

۶. برخی از مفسرانی که این درخواست را مطرح کرده‌اند: ابن عجبیه، ۱۴۱۹: ۲ / ۵۳۳؛ ابن عرفه، ۲۰۰۸: ۲ / ۳۵۸؛ کاشفی، بی‌تا: ۴۸۳؛ شحاته، ۱۴۲۱: ۶ / ۲۲۱۶؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۱۲ / ۷۰؛ طیب، ۱۳۷۸: ۷ / ۵۹ - ۵۸.

- این احتمال با عبارت «فَلَا تَسْأَلُنَّ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» همخوانی ندارد، چون اصل تناسب جواب با درخواست اقتضاء می‌کند که پاسخ متناظر با درخواست یا سؤال باشد، پاسخ خداوند این است که چیزی که به آن علم نداری درخواست مکن، دقیقاً طبق این احتمال نوح علیه السلام استفهام حقیقی دارد و استفهام حقیقی وقتی است که انسان درباره چیزی که علم ندارد، سؤال می‌کند تا به آن علم پیدا کند. - در پاسخ به استفهام حقیقی گفته نمی‌شود، چیزی را که به آن علم نداری سؤال نکن که این نحوه پاسخ از حکیم بعید است.

سه. استفهام توبیخی و اعتراض به خدا پس از هلاکت فرزند

احتمال دیگر استفهام توبیخی و یا شکوه و اعتراض به خداوند است؛ در این صورت نوح علیه السلام خدا را مواخذه می‌کند و اعتراض می‌کند که چرا نجاتش ندادی؟ درحالی که وعده داده بودی اهل مرا نجات دهی اما پسر من هلاک شد؟ در میان مفسران شیخ علوان این درخواست را به شکوی و اعتراض نوح علیه السلام یاد کرده است. (علوان، ۱۹۹۹: ۱ / ۳۵۵)

در نقد این دیدگاه گفتنی است:

- اصلاً در شأن مؤمنان صالح نیست، چه رسد به انبیاء الهی علیهم السلام، زیرا آنها تمام زندگی خود را در راه بندگی خداوند صرف می‌کنند و برای تمام بشریت الگو محسوب می‌شوند، به‌ویژه پیامبر اولوالعزمی چون نوح علیه السلام که قریب به هزار سال شبانه روز قوم خویش را به سوی خداوند فراخوانده است، همچنان که یعقوب علیه السلام با وجود اینکه اولوالعزم نبود، قریب به چهل سال در فراق یوسف علیه السلام گریست، اما هرگز لب به شکوه و گلایه از خداوند نگشود، بلکه شکوه حزن و اندوه خویش را در محضر خداوند مطرح می‌نمود؛ نه اینکه از خداوند و تقدیر الهی ناراضی و شاکی باشد.

- پس از هلاکت فرزند، این سخن نوح علیه السلام چون بی‌فائده و برخلاف رضای الهی و در مقام اتهام خداوند به خلف وعده و اشکال به خداوند است، این اعتراض از نوح علیه السلام بسیار بعید است. - توبیخ و اعتراض به خداوند با فراز آغازین «رَبِّ إِنِّي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ» که در نهایت ادب در پیشگاه الهی و در حال زمینه‌سازی برای جلب رحمت الهی است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰ / ۲۳۳) و حتی از روی ادب درخواست خویش را به صورت مستقیم از خداوند مطرح نکرده است، تعارض دارد.

- اعتراض و توبیخ با مسألت در «فَلَا تَسْأَلُنِّي» نیز هم‌خوانی ندارد. طبعاً در این حالت شفاعتی در کار نیست که این امر نیز از سیاق به دور است.

– مؤاخذه و توبیخ کردن خداوند که چرا فرزندش را نجات نداده، قبیح و بی‌مورد و از نوح علیه السلام بسیار بعید است؛ زیرا فرزند وی با اختیار خویش سوار نشده و بودن با کفار را ترجیح داده است.

چهار. درخواست غفران برای فرزند پس از هلاکت

در میان مفسران، ابن عاشور پس از اینکه زمان درخواست را پس از قرار گرفتن کشتی بر جودی می‌داند، ندای نوح علیه السلام را پس از ناامیدی از نجات در دنیا، به منظور نفع رساندن او در آخرت می‌داند؛ لذا او از خداوند برای فرزند درخواست آمرزش نمود، وی درخواست آمرزش برای فرزند را به منزله شفاعت و دعا برای او در نزد خداوند دانسته است. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۱، ۲۷۰ – ۲۶۹)

در نقد این دیدگاه گفتنی است:

– این نیز بعید است، طبق آیه نهی انبیاء علیهم السلام از استغفار برای مشرکان، که در واقع حق چنین کاری را ندارند، به خصوص پس از اینکه فرزندش غرق شده، غرق شدنی که به دلیل بی‌ایمانی، عمل غیر صالح و معیت با کفار و جدایی از اهل ایمان است.

– غرق شدن فرزند به منزله جاری شدن حکم کفار بر فرزند است، لذا فرزند نوح علیه السلام با کفار علی السویه است، با این وجود درخواست آمرزش برای چنین فرزندی وجهی ندارد.

– حتی اگر نوح علیه السلام به کفر فرزند یقین نداشته باشد، باز با ثبوت هلاکت که همان حکم نازل به دیگر کفار بود، دیگر جایی برای این درخواست نیست؛ لذا بسیار بعید است که نوح علیه السلام چنین درخواستی از خداوند داشته باشد.

– ضمن اینکه نهی عدم خطاب درباره ظالمان که قبل از غرق شدن بیان شده به طریق اولی پس از غرق شدن ظالمان نیز می‌شود، به دلیل اطلاق می‌توان استدلال کرد که خداوند نوح را مطلقاً از مخاطبه درباره ظالمان چه پیش از هلاکت و چه پس از آن بازداشت.

پنج. درخواست زنده کردن فرزند

دیدگاه دیگر درخواست زنده کردن فرزند و بازگشت دوباره او به حیات دنیا است که از ناحیه طبری بیان شده است. (طبری، ۱۴۱۲: ۱۲ / ۳۰) در بررسی و نقد این دیدگاه گفتنی است:

– این احتمال اگرچه فی نفسه ممکن است، چنان که نمونه‌های قرآنی نیز وجود دارد، مانند: درخواست موسی علیه السلام از خداوند در زنده کردن هفتاد نفری که به صاعقه عذاب هلاک شدند. (اعراف / ۱۵۵)

– فرزندی که به اختیار خویش ایمان نیاورده و با اهل ایمان همراه نشده و سراپا جرثومه عمل غیرصالح گشته و تا لحظات آخر همراهی با کفار را برگزیده است، دیگر زنده کردن وی وجهی ندارد.

- درخواست زنده کردن شخصی که مانند سایر کفار هلاک شده، نه تنها وجهی ندارد، بلکه تبعیض است و با عدل و مجازات الهی نیز مغایرت دارد؛ لذا بعید است که نوح علیه السلام چنین درخواستی از خداوند داشته باشد.

- دوباره زنده شدن و به دنیا بازگشتن فرد پس از مرگ جز در موارد خاص مانند: ماجرای میقات و نیز رجعت که محدوده خاصی دارد، حتی برای فردی که در این دنیا بوده و بدون توبه از این دنیا رفته تحقق نخواهد یافت؛ لذا چنین درخواستی، اجابت نخواهد شد، روشن است که کافر جای خود را دارد.

- یکی از انگیزه‌های بازگشت مجدد فرزند، امید هدایت است، اما وقتی شخصی با عذاب الهی هلاک شده، گویی همه مهلت‌ها به او داده شده و دیگر هیچ امیدی برای هدایت او وجود ندارد.

- طبق آیات قرآن درخواست ظالمان به منظور بازگشت به دنیا و زنده شدن از اساس نادرست است؛ (به استناد آیات مؤمنون / ۱۰۰ - ۹۹) انسانی که عمل صالحی انجام نداده و توبه نکرده در آستانه مرگ از خداوند درخواست می‌کند که به دنیا برگردد تا عمل صالح از سرگیرد با تندی برخورد می‌شود که امکان چنین بازگشتی هرگز وجود ندارد. این بازگشت در حالات معاینه و پس از قبض روح، نه تنها برای کافران و ظالمان، بلکه برای مؤمنانی که توبه نکرده‌اند نیز منتفی است.

شش. درخواست برای فرزند نامشروع

در این دیدگاه عدم اهلیت فرزند و محرومیت از شفاعت به دلیل ولد حرام بودن فرزند است، این دیدگاه حسن بصری، مجاهد و ابن جریر است. قرائت «ابنه» در آیه «وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادِي نُوحٍ ابْنَهُ ...» (هود / ۴۲) به «ابنها» به استناد برخی کتب قرائت و حدیث فریقین از جمله:

- از عروة بن زبیر و عکرمة نیز قرائت «ابنها» نقل شده است. (خطیب، ۱۴۲۲: ۴ / ۵۷)

- ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت درباره آیه «وَ نَادِي نُوحٍ ابْنَهُ» فرمود: «این به لغت طی بوده، آن پسر، پسر نوح علیه السلام نبوده، بلکه پسر همسرش بوده است» و نیز از ابن انباری و ابوالشیخ از امام علی علیه السلام نقل کرده‌اند که حضرت آیه را «وَ نَادِي نُوحٍ ابْنَهَا» قرائت کرده است. (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳ / ۳۳۴)

- عیاشی نیز روایاتی شبیه این روایات نقل کرده است: روایت اول به نقل از امام باقر علیه السلام که فرمود: «همانا در زبان طی، ابنه به نصب الف یعنی پسر همسرش» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲ / ۱۴۸) و روایت دوم از امام صادق علیه السلام که فرمود: «او پسر نوح علیه السلام نبود، بلکه پسر همسرش بود و این به زبان

۱. حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا ...

طی است که به پسر زن می‌گویند ابنه». (همو: ۲ / ۱۴۹ - ۱۴۸) و نیز زرارة می‌گوید امام باقر علیه السلام درباره آیه «... يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا...» (هود / ۴۲) فرمود: «لَيْسَ يَا بُنَيَّ قَالَ إِنَّ نُوحًا قَالَ يَا بُنَيَّ قَالَ فَإِنَّ نُوحًا قَالَ ذَلِكَ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ». (همو، ۲ / ۱۴۹)

همچنین اختلاف قرائت در «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» و نیز تصریح قرآن به خیانت همسر نوح علیه السلام

(تحریم / ۱۰) از جمله مهم‌ترین ادله این دیدگاه به‌شمار می‌رود.

در نقد این دیدگاه به نکات زیر می‌توان اشاره کرد:

- این دیدگاه حسن بصری، مجاهد و ابن جریج است که به لحاظ ارزیابی روایت مقطوع گفته

می‌شود، که نه تنها منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه از اجتهادهای تفسیری این سه مفسر از طبقه تابعین است که ظاهراً دیدگاه متأخری است که پیشینه علمی در صدر اسلام ندارد.

- قرائت «ابنها»، خلاف رسم المصحف شریف است و قرائت مشهوری میان قاریان نیست و به

لحاظ قرائی سند معتبری ندارد، روایات آن نیز در امامیه دچار عارضه ارسال و ضعف سندی است،

استناد این قرائت به اهل بیت علیهم السلام در مصادر روایی اهل سنت نیز دچار ضعف سندی است؛ لذا روایات

امامیه در این زمینه با گزارش‌های مذکور از طرق اهل سنت موافقت دارد و احتمال تقیه در آن وجود

دارد. افزون بر اینکه با روایتی صحیح‌السند تعارض دارد؛ زیرا در آن روایت پسر نوح، پسر حقیقی وی

ذکر شده است. از امام رضا علیه السلام از امام کاظم علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرمود:

«خداوند به نوح علیه السلام فرمود: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» زیرا که فرزند نوح علیه السلام با وی مخالفت کرد و

هر کس متابعت او کرد از اهل او قرارش داد. راوی گوید که آن بزرگوار از من سؤال کرد که این آیه

شریفه درباره فرزند نوح علیه السلام را چگونه قرائت می‌کنند؟ عرض کردم که مردم بر دو وجه قرائت می‌کنند

برخی «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» یعنی به طریق صفت و برخی «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ يَا إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ

صَالِحٍ» قرائت می‌کنند، حضرت فرمود: اینها دروغ بستند؛ زیرا فرزند نوح در حقیقت فرزند خودش بود

و لیکن چون در دین وی با او مخالفت کرد، از او نفی فرمود». (ابن بابویه، ۱۳۷۸: ۲ / ۷۶ - ۷۵؛ همو،

بی تا: ۱ / ۳۱ - ۳۰) چنان‌که علامه طباطبایی با عدم اعتماد به روایات مذکور و اعتماد به این روایت،

قرائت «وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ» را تأیید می‌کند. (رک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰ / ۲۴۶ - ۲۴۵)

- بنابر قرینه مقابله و اصل تناسب سؤال با جواب، خداوند در آیه شریفه تنها اهلیت را از فرزند

نفی کرده است نه بنوّت، و دلیل نفی اهلیت، اعمال ناشایست خود فرزند است. درحالی‌که اگر بنا بود

نامشروع بودن را بیان نماید مناسب بود از تعبیر «لَيْسَ يَا بُنَيَّ» استفاده می‌شد. فرازهای قرآنی چون

«... فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ...» (بقره / ۲۴۹)،

«...فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (ابراهیم / ۳۶) و عبارات روایتی چون «...مِنَّا

أَهْلِ الْبَيْتِ...» مؤیدی بر اهلیت به دلیل اطاعت، تبعیت و عدم سرپیچی است.

- افزون بر اینکه به قرائت غیر مشهور و شاذ به‌ویژه آنکه مطرود اهل بیت علیهم‌السلام باشد، هرگز نمی‌توان اعتماد کرد، چه اینکه به استناد روایات اهل بیت علیهم‌السلام ضابطه پذیرش اختلاف قراءات مبنی بر شهرت روایت در زمان حضور اهل بیت علیهم‌السلام و عدم ممانعت ایشان از آن قرائات، عدم شاذ بودن، نقل شدن از ثقات و موضوع نبودن است.^۱ (خویی، بی‌تا: ۱۶۷ - ۱۶۶)

- این دیدگاه با اطلاق بنوّت از ناحیه نوح علیه‌السلام در فراز «وَنَادِي نُوحٌ ابْنَهُ» و مستثنی شدن فرزند از اهل در «وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» مغایرت دارد، افزون بر اینکه انبیا الهی علیهم‌السلام می‌بایست از این احتمال منزه باشند؛ چراکه که نوعی عیب، زشتی و کاستن از منزلت پیامبر است که خداوند از روی عظمت جایگاه ایشان، آنها را از چیزهایی که باعث انزجار مردم و عدم قبول دعوتشان می‌شود دور نگه می‌دارد (شریف مرتضی، بی‌تا: ۱۸ - ۱۷) لذا بعید است که چنین لکه‌نگی بر سیمای تابناک پیامبران الهی علیهم‌السلام بنشیند. به گفته خواجه نصیر انبیا علیهم‌السلام می‌بایست به اوصاف و حالات خاصی که موجب انضجار و نفرت و اشمئزاز در مردم است، منزه باشند.

- اینکه دلیل محرومیت فرزند از شفاعت، نامشروع بودن ولادت او باشد، با عدل الهی در تعارض است؛ زیرا بر فرض وقوع، این گونه از ولادت به اختیار و انتخاب وی نبوده و او هیچ دخالت و رضایتی در این کار نداشته است، لذا عقوبت چنین فردی به دلیلی که از حوزه اختیار و توانایی او خارج است، امری قبیح و مغایر با عدل الهی است که عمل منافی عفت از کسی سر بزند و عقوبت آن گرفتار فرزند نامشروع شود.

- تعبیر خیانت درباره همسر نوح علیه‌السلام، به استناد کاربرد خیانت در «لَمْ أَخْنَه» و سیاق آیات پاکدامنی حضرت مریم علیها‌السلام است، درحالی که تعبیر «فَخَانَتْهُمَا» لزوماً به معنای خیانت فساد اخلاقی نیست؛ زیرا «خیانت» کاربردهای غیر جنسی نیز در قرآن دارد، سیاق نیز به لحاظ اصولی گاه مخصّص عموم آیه است و گاه نمی‌تواند مخصّص عموم آیه باشد، لذا از تقابل مذکور لزوماً خیانت به معنای فساد اخلاقی برداشت نمی‌شود. بر فرض که سیاق گویای تقابل مذکور باشد، لیکن درنهایت سیاق مذکور مؤید و شاهد است، نه دلیل قطعی، اما دلیل قوی‌تر که ذکر شد، بر قرینه تقابل حاکم می‌شود. ضمن اینکه بر فرض ظهور خیانت در دو معنای «فساد اخلاقی» و «غیر اخلاقی»، احتمال

۱. رک: طوسی، بی‌تا: ۱ / ۷؛ حرعاملی، ۱۴۰۳: ۳۶۶ - ۳۶۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۸۲ / ۶۷ - ۶۵.

خیانت به معنی فساد اخلاقی به دلیل تعارض با مبنای کلامی و حکم عقلی در عدم همخوانی با شأنیت والای انبیاء الهی علیهم السلام بسیار بعید بلکه باطل به نظر می‌رسد.

هفت. درخواست مشروط از خدا

شیخ طوسی بر این باور است که با توجه به اینکه خداوند به نوح علیه السلام وعده داده بود که او و اهل او را نجات می‌دهد، نوح علیه السلام از خداوند چنین درخواست نمود که اگر پسرش از کسانی است که خداوند وعده نجات آنها را داده است، او را نجات دهد، نوح علیه السلام این خواسته را به صورت مشروط بیان نمود؛ زیرا بر احدی از پیامبران علیهم السلام روا نیست که امری را بخواهد که اجابت نشود به‌ویژه در حضور مردم، زیرا این از اموری است که باید از پیامبران علیهم السلام سلب و نفی شود، بر پیامبران علیهم السلام رواست که خواسته‌ای را مطرح نماید که منوط به شرطی همراه با کلام و حالی باشد که بر آن دلالت کند که متوجه شود که شرط محقق نشده است. (طوسی، بی‌تا: ۵ / ۴۹۳) طبرسی نیز درخواست نوح علیه السلام را مشروط به این می‌داند که اگر فرزند او در شمار افرادی است که خدا وعده نجات آنها را داده، او را نجات دهد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵ / ۲۵۳) البته در فراز دیگری درخواست نوح علیه السلام را مشروط به مصلحت دانسته که اگر مصلحت در نجات اوست نجات یابد. (همان: ۲۵۴)

در نقد نظر شیخ طوسی و طبرسی باید گفت:

- این نحوه از درخواست حکایت از تفویض امر به خداوند است و اصلاً مؤاخذه ندارد، بلکه امر صحیحی است که «اگر این فرزند از شمار کسانی است که وعده نجات آنها را دادی یا اگر مصلحت در نجات اوست، او را نجات بده»؛ لذا اگر درخواست نوح علیه السلام این چنین بوده، جا داشت که خدا از نوح علیه السلام تمجید نماید؛ نه اینکه او را مؤاخذه نماید. این مطلب با مؤاخذه نمودن و شدید اللحن سخن گفتن با او تناسبی ندارد.

- با این دیدگاه دیگر هیچ لغزشی در کار نیست که نوح علیه السلام از آن استغفار نماید، اما نوح علیه السلام استغفار می‌کند و خویشتن را مقصر می‌داند و خداوند او را از این مسألت باز می‌دارد.

- مقدر دانستن این چند قید در ظاهر آیه شریفه نوعی تحمیل و تکلف در آیه است که از ظاهر آیه به دور است.

- شیخ طوسی دلیل مشروط دانستن این درخواست را این می‌داند که برای هیچ یک از انبیاء علیهم السلام جائز نیست که امری را از خداوند مسألت نمایند که مستجاب نشود به‌ویژه امری که در پیشگاه مردم باشد، زیرا این امر از اموری است که موجب نفرت و دوری مردم از پیامبران علیهم السلام می‌شود. لیکن نمونه‌های معدودی

در قرآن وجود دارد که برخی از انبیاء الهی علیهم السلام خواسته‌ای از خداوند داشته‌اند و خداوند درخواست ایشان را استجابت نموده است، اعم از «عدم اجابت نفس درخواست» و یا «عدم اجابت بخشی از درخواست»^۱.

هشت. درخواست نجات فرزند از غرق پس از خطای اجتهادی در عدم تشخیص کفر و نفاق فرزند این دیدگاه که متعلق به فخر رازی است، مبتنی بر تحقق درخواست پیش از حائل شدن موج میان نوح علیه السلام و فرزند و پیش از هلاکت است. مشروح این دیدگاه به شرح زیر است:

- امت نوح علیه السلام سه گروه بودند، گروهی کافر که کفرشان نمایان بود، گروهی مؤمن که ایمان آنها مشخص بود و جمعی از منافقان، به درستی که حکم مؤمنان نجات بود، حکم کافران نیز غرق شدن بود، اما حکم اهل نفاق نامشخص بود، پسر نوح علیه السلام نیز از منافقان بود و این احتمال بود که مؤمن باشد (در نظر نوح علیه السلام)، لیکن عاطفه مفرط پدری نوح علیه السلام را بر آن واداشت که اعمال و افعال فرزندش را نه بر کفر، بلکه بر وجوه صحیح حمل کند، هنگامی که او را دور از اهل ایمان دید، از او خواست که سوار کشتی شود، پاسخ داد: «سَأَوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ» و این پاسخ دلالت بر کفر او نمی‌کند، چه بسا بالا رفتن از کوه را به منزله سوار شدن کشتی دانسته که او را از غرق شدن ننگه دارد. سخن نوح علیه السلام «لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ...» دلالت بر این دارد که به فرزندش چنین اظهار می‌داشت که جز ایمان و عمل صالح چیزی برای او سودمند نیست و این فراز نیز دلالت بر آگاهی نوح علیه السلام از کفر فرزند ندارد.

- در این حالت چنین می‌پنداشت که فرزندش مؤمن است، لذا از خداوند نجاتش را طلب کرد یا به این طریق که او را سوار کشتی کند و یا اینکه در قله کوه او را زنده نگه دارد، در این حال بود که خداوند به وی خبر داد که فرزندش منافق است و از اهل دین او نیست، لذا لغزش صادر شده از نوح علیه السلام این است که وی اموری که دلالت بر کفر و نفاق او داشته باشد را به خوبی تشخیص نداد، بلکه در این امر اجتهاد نمود و چنین می‌پنداشت که مؤمن است که در این اجتهاد نیز خطا کرد؛ زیرا فرزندش

۱. الف) درخواست ابراهیم علیه السلام از خداوند در شفاعت برای قوم لوط در تأخیر عذاب و مهلت دادن به ایشان براساس آیه ۷۴ سوره هود.

ب) و نیز درخواست رؤیت خداوند از ناحیه موسی علیه السلام در ماجرای میقات که خداوند رؤیت خویش را تعلیق به شرط محال دانست که نتیجه آن محال بودن رؤیت الهی است، در واقع موسی امر محالی را از خداوند طلب نمود که خداوند به بیان مذکور محال بودن او را به صورت واقعی نشان داد.

ج) و نیز درخواست سلیمان علیه السلام در آیه ۳۵ سوره ص. (برای مطالعه بیشتر رک: بحرانی، ۱۳۷۴: ۳ / ۶۷۵)

کافر بود و جز خطای در اجتهاد چیزی از نوح علیه السلام سر نزد چنان که در مورد آدم نیز همین طور بود که چیزی جز خطای اجتهادی از او سر نزد، بنابراین آنچه از نوح علیه السلام صادر شده است از باب کبائر نبود، بلکه از باب خطا در اجتهاد است. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۳۵۹)

نسبت به دیدگاه‌های پیشین، اشکال‌های کمتری متوجه این دیدگاه می‌باشد، از جمله اینکه: الف) تعبیر نفاق در جامعه بدوی دوران نوح علیه السلام تعبیر دقیقی نیست، چه اینکه هیچ انگیزه‌ای بر نفاق در آن دوران گزارش نشده است، قرآن کریم نیز هیچ اشاره‌ای به وجود جریان نفاق در عصر نوح علیه السلام ندارد.

ب) عبارات فخر رازی در توجیه لغزش سر زده از نوح علیه السلام است، درحالی‌که از شواهد و قرائن گوناگون این امکان بود که نوح علیه السلام در تشخیص دچار اشتباه نشود، دست کم در این مورد خاص که شواهد و قرائن حکایت از غلبه بی‌ایمانی و کفر و ظلم در فرزند بود، احتیاط کند و امر را به خداوند بسپارد.

ج) فخر رازی این لغزش را از کبائر ندانسته، اما وی لغزش نوح علیه السلام را از باب خطای اجتهادی دانسته که این امر قابل تأمل است، گویا فخر رازی به نوعی در مقام توجیه خطای عایشه، طلحه و زبیر در ایجاد فتنه و جنگ جمل و نیز توجیه خطای معاویه در نزاع و جنگ با امام علی علیه السلام است، چه اینکه معمولاً این دو فتنه عظیم را از سنخ خطای در اجتهاد می‌دانند. درحالی‌که خطای اجتهادی نوح علیه السلام تنها در یک مسئله جزئی مربوط به نجات یک عضو از جامعه بود که نتیجه آن در صورت استجاب، زنده ماندن فرزند بود، اما رهاورد خطای اجتهادی عایشه، طلحه، زبیر و معاویه، (که البته تعدد بوده است نه خطای اجتهادی) در کنار تفرقه و ناامنی در جامعه علوی، فتنه عظیم و جنگی بود که منجر به شهادت گروهی از یاران صدیق امام و منجر به ناامنی در حکومت علوی، هلاکت و کشته شدن چندین هزار نفر و منجر به تقویت مسیر انحرافی و بدعت‌آمیز در اسلام شد، ضمن اینکه از اساس این دو فتنه عظیم مصداق خطای اجتهادی نبوده است؛ بلکه چنان‌که از شواهد و قرائن تاریخی، قرآن و روایی استفاده می‌شود در هر دو مورد تعدد خاصی در کار بوده است و حقانیت امیرمؤمنان علیه السلام برای ایشان محقق شده بود که توضیح آن مجال دیگری می‌طلبد، بر این اساس هیچ شباهتی میان این دو خطای اجتهادی نیست و این قیاس، قیاس مع الفارق است.

ب) تبیین دیدگاه برگزیده در خصوص درخواست نوح علیه السلام

اجمالاً دیدگاه برگزیده در خصوص درخواست نوح علیه السلام عبارت است از اینکه کافر بودن و ظالم بودن فرزند برای نوح علیه السلام ثابت نشده بود، درحالی‌که از شواهد و قرائن گوناگون دست کم می‌توانست به

ظالم بودن فرزند پی ببرد، همین امر در کنار عاطفه پدری و دیدن نجات غلامان و کنیزان و مشتبه شدن اهلیت ایمانی با اهلیت خانوادگی سبب شد که با خداوند در خصوص نجات وی «مخاطبه» نماید اعم از مسئله مستقیم و یا افاده مضمون مسئله درحالی که خداوند او را از نفس مخاطبه درباره ظالمان نهی کرده بود و از آنجا که فرزند فی نفسه ظالم بود و این امر بر نوح علیه السلام مشتبه شده بود، با مخاطبه با خداوند مبنی بر درخواست نجات فرزند، فی نفسه نجات یکی از ظالمان را درخواست کرده بود و ناخواسته و ناآگاهانه نهی الهی «وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِفُونَ» را مرتکب گشت که خداوند حقیقت امر را برای نوح علیه السلام تبیین کرد و نوح علیه السلام نیز سریعاً از ارتکاب ناخواسته نهی الهی توبه و طلب آمرزش کرد.

مشروح دیدگاه برگزیده به قرار زیر است:

- زمان درخواست نوح پیش از غرق شدن و هلاکت فرزند بوده است، یعنی آن زمانی که موج میان پدر و فرزند حائل شد هنوز فرزند به هلاکت نرسیده است، چنان که جمعی از مفسران فریقین زمان این درخواست را پیش از هلاکت فرزند دانسته‌اند.^۱ (طبرانی، ۲۰۰۸: ۳ / ۴۳۶) چه بسا چنین اشکال شود که سیاق آیات به‌ویژه آیه ۴۴ نشان می‌دهد که درخواست نوح علیه السلام پس از غرق شدن فرزند است، زیرا ابتدا ماجرای هلاکت و غرق شدن را ذکر کرده و در آیات بعدی درخواست نوح علیه السلام را ذکر می‌کند. چنان که موقعیت آیه اقتضاء می‌کند که ندای نوح علیه السلام پس از قرار گرفتن کشتی بر جودی باشد. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۱ / ۲۶۹) در پاسخ چنین می‌توان گفت: «هذه جملة معطوفة علي التي قبلها دون ترتيب، و ذلك أن هذه القصة كانت في أول ما ركب نوح في السفينة...». (ابن عطية، ۱۴۲۲: ۳ / ۱۷۶ نیز ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰ / ۲۳۲)

از جمله دلیل‌های دیگر بر این مدعا اینکه:

ظاهر آیه تحقق نداء پیش از غرق است؛ زیرا «واو» دلالت بر ترتیب ندارد و مقصود وی طلب نجات فرزند هنگام حائل شدن موج بوده است. (بروسوی، بی‌تا: ۴ / ۱۳۸)
 ذکر «مسألت» دلیلی بر این است که نداء قبل از غرق شدن بوده هنگامی که بر جان او ترسیده است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۴۰۰؛ بروسوی، بی‌تا: ۴ / ۱۳۸)
 «وَ نَادِي نُوحٌ رَبَّهُ» پس از دعوت فرزند به سوار شدن بر کشتی است که او سوار نشد، سپس نوح علیه السلام عرضه داشت: «فَقَالَ رَبُّ إِنِّي مِنْ أَهْلِي». (رشیدرضا، ۱۴۱۴: ۱۲ / ۸۳)

۱. ر.ک: واحدی، ۱۴۱۵: ۱ / ۵۲۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۴۰۰؛ رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۳۵۹؛ بروسوی، بی‌تا: ۴ / ۱۳۸؛ رشید رضا، ۱۴۱۴: ۱۲ / ۸۴؛ مراغی، بی‌تا: ۱۲ / ۴۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰ / ۲۳۲؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱: ۹ / ۱۱۴)

افزون بر اینکه این شیوه از قصه‌گویی در قرآن کریم امر بعیدی نیست و نمونه دارد.^۱

- درخصوص چرایی درخواست نوح علیه السلام تقریباً اختلاف نظر چندانی میان مفسران وجود ندارد؛ زیرا مفسران غالباً:

به همان وعده پیشین الهی در آیات ۲۷ مؤمنون اشاره کرده‌اند، لذا نوح علیه السلام مسئلت خویش را به این وعده مستند نمود. گویی چنین می‌پنداشت که فرزندش بر دین اوست؛ زیرا در ظاهر او را موافق می‌دید درحالی که از ضمیر فرزند آگاهی نداشت، مانند وضعیت منافقان که در ظاهر موافق با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب ایشان بودند، اما در باطن خلاف آن را پنهان داشته بودند. (ماتریدی، ۱۴۲۶: ۶ / ۱۳۶) شایسته بود نوح علیه السلام همه اهلش را اهل نجات نداند؛ زیرا در میان اهل او افرادی هستند که به دلیل ناصالح بودن مستوجب عذابند، لذا هنگامی که فرزند او در شرف غرق شدن قرار گرفت، می‌بایست که چنین شبهه‌ای برای نوح علیه السلام رخ ندهد که فرزند او در شمار مصادیق «مستثنی» است نه در شمار «مستثنی منہم» لذا به دلیل مشتبه شدن امری که نباید بر او مشتبه می‌شد، مورد عتاب قرار گرفت. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۴۰۰)

برخی نیز افزون بر وعده مذکور به این اشاره دارند که امری که بر حضرت نوح علیه السلام مشتبه شده بود، اینکه جایی که کنیزان حام و سام و یافث داخل در اهل باشند، پسرش کنعان به طریق اولی جزو اهل است. (طیب، ۱۳۷۸: ۷ / ۵۹ - ۵۸)

برخی نیز در کنار وعده پیشین الهی، به عاطفه پدری اشاره کرده‌اند. (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱: ۹ / ۱۱۴)

دلیل شفاعت هم ظاهراً در کنار عطوفت پیامبری، عطوفت پدری و نیز متفاوت بودن فرزند با سایر کافران بود که چه بسا از فراز نهی از معیت کافران و آخرین تلاش‌های نوح علیه السلام به منظور سوار کردن فرزند در کشتی استفاده شود، چنان که در آخرین لحظات چنین کاری برای سایر کافران نکرد و نیز وعده پیشین الهی مبنی بر نجات اهل نوح علیه السلام که ظاهراً برای نوح علیه السلام میان اهلیت خانوادگی و اهلیت اعتقادی و دینی خلطی رخ داده است.

- از فراز «وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»

(هود / ۴۵) نیز می‌توان دریافت که استدلال نوح علیه السلام برای درخواست مغفرت برای فرزند صرفاً این

۱. مانند نحوه بیان قصه اصحاب کهف که در ابتدا طلیعه و حسن ختام اجمالی این ماجرا را در چهار آیه مطرح می‌کند (کهف / ۱۲ - ۹ و ۱۳) به طلیعه قصه برمی‌گردد و تا آیه ۲۶ به تفصیل به ابعاد دیگر ماجرا تا حسن ختام آن می‌پردازد. همچنین است آیات ۲۵ تا ۲۷ سوره نوح.

بوده که فرزندش از اهل اوست و گویی دلیل موجه دیگری برای درخواست نجات ندارد، خداوند نیز پیش از حلول عذاب به او وعده داده بود که اهلش را نجات می‌دهد، گویی «عدم ایمان فرزند» برای نوح علیه السلام قطعی و یا ظن قریب به یقین شده بود، در غیر این صورت چه دلیلی بهتر از ایمان برای درخواست نجات وجود دارد! بر این اساس گویی اشکال بعدی که متوجه نوح علیه السلام است، پی نبردن به ظالم بودن فرزند زمینه‌ای شد که به یاد وعده الهی مبنی بر نجات اهل وی بیفتد، درحالی که نوح علیه السلام تشخیص نداد که صرف اهلیت خانوادگی و رابطه فرزند و پدری دلیل بر نجات نیست، بلکه نجات از عذاب الهی مبنی بر ایمان و عمل صالح است.

- نوح علیه السلام پس از اینکه از ناحیه قوم خویش تکذیب شد و دیگر امیدی به هدایت ایشان نداشت، در نهایت از خداوند طلب نصرت کرد و نزول عذاب الهی را بر قوم خویش درخواست نمود^۱ و خداوند دعای وی را استجاب نمود و به وی دستور ساختن کشتی را وحی فرمود، سپس فرمود: «وَأَوْحِيْ إِلَى نُوْحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (هود / ۳۶) و در ادامه پیشاپیش او را از مخاطبه با خداوند در درخواست شفاعت برای ظالمان نهی فرمود. (هود / ۳۷)^۲ مؤمنون / ۲۷)^۳

از آنجاکه نوح علیه السلام پس از قطع امید از هدایت قوم خویش، نزول عذاب را بر کافران و ظالمان طلب نموده که این دعا مستجاب شد، بعید است که نوح علیه السلام از نظر خویش منصرف شود و پس از قطعیت حکم الهی بر نزول عذاب، شفاعت عموم ظالمان را از خداوند طلب کند. لذا بعید است که تکیه نهی «وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ» نسبت عموم ظالمان باشد، بلکه به نظر می‌رسد نهی مذکور نسبت به افراد خاصی باشد که نه در میان اهل ایمان در کشتی هستند که نجات یابند، و نه کفر آن در نزد نوح علیه السلام محرز شده است، هرچند که همراه با کافران باشند که این امر بیشتر به نزدیکان نوح علیه السلام همچون فرزند انصراف پیدا می‌کند. اما اینکه با کاربرد عام «فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ» تعبیر شده است، چه بسا از آن روست که همه افرادی که با نوح علیه السلام همراه نشده‌اند را ظالم تعبیر کند؛ اعم از افرادی که کفر و ظلم آنها برای نوح علیه السلام محرز شده و افرادی که محرز نشده باشد که هر دو طیف محکوم به هلاکت هستند و نوح علیه السلام نسبت به شفاعت و درخواست نجات

۱. نوح / ۲۷ - ۲۶؛ شعراء / ۱۲۰ - ۱۱۷؛ انبیاء / ۷۷ - ۷۶؛ صافات / ۷۶ - ۷۵؛ قمر / ۱۴ - ۹.

۲. وَأَصْنَعُ الْفُلَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا وَلَا تَخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ.

۳. ... فَاسْأَلْكَ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ.

برای هیچ یک از این دو گروه حق ندارد با خداوند صحبت کند. دست کم نهی مذکور به دلالت تضمینی نوح علیه السلام را از نفس سخن گفتن و شفاعت برای فرزند باز می‌دارد، لذا نفس مخاطبه نوح علیه السلام با خداوند (ناآگاهانه و غیر عامدانه) در شفاعت فرزند (در قالب دعا یا غیر مستقیم)، نفس مخاطبه مذکور از ناحیه نوح علیه السلام، ارتکاب نهی الهی «وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا» بود که شایسته نوح علیه السلام نبود.

حتی اگر کافر بودن فرزند برای نوح علیه السلام محرز نبوده است، حداقل اولاً ایمان فرزند برای نوح علیه السلام محرز نیست، ثانیاً معیت با اهل ایمان ندارد، ثالثاً از خواسته پدر «يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» سرپیچی کرد، رابعاً معیت با کفار را بر معیت با نوح و اهل ایمان ترجیح داد که همه اگر به کفر فرزند نینجامد دست کم ظالم بودن فرزند را محرز می‌کند.

گرچه مخاطبه نوح علیه السلام با خداوند به دلیل عدم احراز ظلم بوده، لیکن از آنجاکه فرزند نوح فی نفسه ظالم بوده است، نوح علیه السلام فی نفسه مرتکب امر قبیحی شد که در شأن انبیاء الهی علیهم السلام نبود، به تعبیر دیگر نوح علیه السلام جهل به حکم نداشت، بلکه جهل به موضوع و مصداق حکم داشت «فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ». با این وجود لغزش ظریفی از ناحیه نوح علیه السلام در نفس الأمر رخ داده که خداوند او را به این لغزش گوشزد نمود و نوح علیه السلام نیز سریعاً توبه و استغفار نمود.

درباره نهی «وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا» از آنجاکه خطاب اعم از مسئلت است (اگر مسئلت زبانی باشد عموم و خصوص مطلق، اگر مسئلت اعم از دعای قلبی و زبانی باشد عموم و خصوص من وجه که در این صورت وجه مشترک همان درخواست زبانی است) به حصر عقلی می‌توان راه‌های پیش روی نوح علیه السلام نسبت به این نهی الهی را چنین تصور کرد:

راه یکم: مطلقاً نه مخاطبه با خدا داشته باشد و نه مسئلت؛

راه دوم: صرفاً خطاب با خدا داشته باشد، نه مسئلت؛

راه سوم: هم خطاب داشته باشد و هم مسئلت.

با توجه به اینکه نفس خطاب با خدا در خصوص ظالمان، مورد نهی ارشادی قرار گرفته، «مسئلت از خداوند» که اخص از مخاطبه است، نیز مورد نهی ارشادی است بلکه چه بسا قبح آن به مراتب از نفس خطاب نهی شده بیشتر باشد. افزون بر اینکه به حکم عقل، اطاعت محض و امتثال از اوامر و نواهی الهی چه مولوی و چه ارشادی موجب جلب رضا، ثواب الهی و تقرّب بیشتر به خداوند می‌شود و با عصیان از اوامر و نواهی الهی چه مولوی و چه ارشادی، انسان از آن رضا و ثواب در نظر

گرفته شده در صورتی که امتثال می‌شد، بی‌بهره و محروم می‌ماند.^۱

انتظار می‌رفت که نوح علیه السلام راه اول را در پیش گیرد و بنا بر امتثال مذکور به آن رضایت، ثواب و تقرب الهی در نظر گرفته شده، نائل شود، البته قطعاً نوح علیه السلام در صدد انتخاب این راه بوده است و از اساس در پی دو مسیر دیگر نبوده است. اما در مسیر تحقق این نیت صحیح و پیمودن راه اول، به دلائلی چون مشتبّه شدن وضعیت فرزند، پی نبردن به حقیقت امر، تفاوت فرزند با سایر ظالمان و کافران محکوم به هلاکت، امید به هدایت او و چه بسا تحت تأثیر عواطف پدری، به صورت کاملاً ناخواسته و غیرعامدانه وارد مسیر دوم می‌شود، بی‌آنکه متوجه شود و هر لحظه ممکن است که از این رهگذر باز به صورت ناخواسته وارد مسیر سوم شود که خداوند او را با نهدی از مسألت از این راه باز می‌دارد. در واقع نیت و عملکرد نوح علیه السلام در راستای پیمودن راه اول است اما کاملاً ناخواسته بی‌آنکه متوجه شود راه دوم و سوم را در پیش گرفته است که خداوند او را از آن باز می‌دارد.

نوح علیه السلام نه در مقام نیت بلکه در مقام عمل، خود را مرتکب عصیان ناخواسته از نهدی ارشادی و محروم از رضا، ثواب و تقرب در نظر گرفته شده در صورت امتثال، می‌بیند، و خود را در صورت اصرار و ادامه این راه در معرض سقوط در جهالت و خسران می‌بیند، از این رو، به سرعت به استعاده و طلب مغفرت و رحمت الهی روی می‌آورد که از یکسو خداوند به ستر خویش بر این عمل ناخواسته پوششی قرار دهد و از سوی دیگر آن رضا، ثواب و تقرب در نظر گرفته شده استحقاقی در صورت امتثال که در مسیر رشد، تقرب الهی، تربیت ویژه و تکامل نوح علیه السلام تعریف شده بود، را با توبه، درخواست غفران و رحمت تفضلاً به دست آورد.

نتیجه

سبک گزیده‌گویی و مختصر‌گویی در قصص قرآن، اگرچه زمینه بسیاری از اختلاف دیدگاه‌های تفسیری را فراهم نموده است؛ اما این امر برکات بی‌شماری در پی دارد، از جمله گشودن باب تفکر و تدبّر فراروی قرآن پژوهان که سبب پروراندن اندیشه‌ها در پرتو آموزه‌های وحیانی می‌شود، افزون بر اینکه ضرورت راهیابی به امامان معصوم علیهم السلام به عنوان مراجع راه‌گشا و گره‌گشا در عرصه فهم و تفسیر قرآن کریم به خوبی نمایان می‌گردد.

مهم‌ترین دیدگاه‌های تفسیری در نوع درخواست نوح علیه السلام از خدای متعال در آیه ۴۵ سوره

۱. چنان که برخی در ترک مندوب و نسبت ظلم به برخی از انبیاء الهی چنین مینمایند (ر. ک: شریف مرتضی، بی‌تا: ۱۲ و ۱۰۱ - ۱۰۰ و نیز ر. ک: طوسی، بی‌تا: ۴ / ۳۷۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۶۲۹؛ معرفت، ۱۴۱۵: ۳ / ۴۲۴)

هود عبارت است از: عدم صدور درخواست از ناحیه نوح علیه السلام، سؤال استفهامی درباره حکمت هلاکت، استفهام توییحی و اعتراض به خداوند پس از هلاکت فرزند، درخواست غفران برای فرزند پس از هلاکت، درخواست زنده کردن فرزند، درخواست برای فرزند نامشروع، درخواست مشروط از خداوند، درخواست نجات فرزند از غرق پس از خطای اجتهادی در عدم تشخیص کفر و نفاق فرزند که اشکال‌های متعددی متوجه هر یک از این دیدگاه‌ها می‌باشد، البته دیدگاه آخر از وضعیت بهتری نسبت به دیدگاه‌های پیشین دارد، اما دو اشکال تفسیری و کلامی بر آن وارد است.

دیدگاه برگزیده در خصوص درخواست نوح علیه السلام عبارت است از اینکه کافر بودن و ظالم بودن فرزند برای نوح علیه السلام ثابت نشده بود، درحالی‌که نوح علیه السلام از شواهد و قرائن گوناگون دست‌کم می‌توانست به ظالم بودن فرزند پی ببرد، همین امر در کنار عاطفه پدری و دیدن نجات غلامان و کنیزان و مشتبه شدن اهلیت ایمانی با اهلیت خانوادگی سبب شد که با خداوند در خصوص نجات وی «مخاطبه» نماید، اعم از مسئله مستقیم و یا افاده مضمون مسئله درحالی‌که خداوند او را از نفس مخاطبه درباره ظالمان نهی کرده بود و از آنجا که فرزند فی نفسه ظالم بود و این امر بر نوح علیه السلام مشتبه مانده بود، با مخاطبه با خداوند مبنی بر درخواست نجات فرزند، فی نفسه درخواست نجات یکی از ظالمان را درخواست کرده بود و ناخواسته و ناآگاهانه نهی الهی ذکر شده در آیه «وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ» را مرتکب گشت که خداوند حقیقت امر را برای نوح علیه السلام تبیین کرد و نوح علیه السلام نیز سریعاً از ارتکاب نهی الهی که ریشه در ناآگاهی نوح علیه السلام نسبت به موضوع و مصداق حکم داشت، توبه و طلب آمرزش کرد.

یکی از مهم‌ترین ره‌آوردهای کلامی در بررسی درخواست نوح علیه السلام صحت شفاعت است، چه اینکه نوح علیه السلام در هنگام گرفتاری فرزند برای او طلب نجات کرد که گونه‌ای شفاعت است، لیکن درخواست او به دلیل عدم قابلیت قابل مورد قبول خداوند قرار نگرفت به تعبیر دیگر از تناسب درخواست نوح علیه السلام با پاسخ خداوند و قرائن دیگر می‌توان دریافت که خداوند اصل شفاعت نوح علیه السلام برای فرزند را نفی نکرده است، اما به دلیل عدم اهلیت ایمانی فرزند او را قابل شفاعت ندانسته است؛ از این رو به سان آیه «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (مدثر / ۴۸) شفاعت نوح علیه السلام برای فرزند سودمند واقع نشد.

صدور یک ترک اولی از شخصی که تنها مدت رسالتش ۹۵۰ سال بوده است، می‌توان گفت امر

بسیار شگفت و بی نظیری است که حکایت از برخورداری نوح علیه السلام از درجات والای عصمت دارد. به‌ویژه آنکه آن ترک اولی در حوزه اخذ، ابلاغ و تبیین وحی نبود که از حساسیت بسیاری برخوردار باشد، بلکه در یکی از امور جزئی مربوط به نجات و هلاکت بود.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، ۱۴۱۵ ق، تهران، دار القرآن الکریم.
- آل‌غازی، عبدالقادر، ۱۳۸۲ ق، *بیان المعانی*، دمشق، مطبعة الترقی.
- ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی، بی تا، *علل الشرائع*، قم، داوری.
- ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی، ۱۳۷۸ ق، *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، با استفاده از ترجمه آقا نجفی، بی جا، جهان.
- ابن عاشور، محمد طاهر، ۱۴۲۰ ق، *تفسیر التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسه التاریخ.
- ابن عرفه، محمد بن محمد، ۲۰۰۸ م، *تفسیر ابن عرفه*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن عجبیه، احمد، ۱۴۱۹ ق، *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، قاهره، حسن عباس زکی.
- ابن عطیه، عبدالحق بن غالب، ۱۴۲۲ ق، *المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۲۰۰۳ م، *قصص الانبیاء*، بیروت، دار و مکتبة الهلال.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، ۱۳۷۴، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه بعثت.
- بروسوی، اسماعیل، بی تا، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دار الفکر.
- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۳ ق، *الفوائد الطوسیة*، قم، المطبعة العلمیة.
- خطیب، عبداللطیف، ۱۴۲۲ ق، *معجم القراءات*، دمشق، دار سعدالدین.
- خویی، سید ابوالقاسم، بی تا، *البیان فی تفسیر القرآن*، قم، موسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
- رشید رضا، محمد، ۱۴۱۴ ق، *تفسیر المنار*، بیروت، دار المعرفه.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الکتب العربی.

- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۰۴ ق، *الدر المثور فی التفسیر بالمأثور*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- شحاته، عبدالله محمود، ۱۴۲۱ ق، *تفسیر القرآن الکریم*، قاهره، دار غریب.
- شریف مرتضی، علی بن حسین، بی تا، *تنزیه الأنبیاء والأئمه علیهم السلام*، قم، الشریف الرضی.
- علوان، نعمه‌الله بن محمود، ۱۹۹۹ م، *الفواتح الإلهیة و المفاتیح الغیبیة*، قاهره، دار رکابی للنشر.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، ناصرخسرو.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، ۲۰۰۸ م، *تفسیر القرآن العظیم*، اردن / اربد، دار الكتاب الثقافی.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفة.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- طبیب، سید عبدالحسین، ۱۳۷۸، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، اسلام.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰، *کتاب التفسیر*، تهران، چاپخانه علمیه.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- فضل‌الله، سید محمدحسین، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک.
- کاشفی، حسین بن علی، بی تا، *تفسیر مواهب علیّه*، سراوان، کتابفروشی نور.
- ماتریدی، محمد بن محمد، ۱۴۲۶ ق، *تأویلات أهل السنة*، دار الکتب العلمیة.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ ق، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- معرفت، محمدهادی، ۱۴۱۵ ق، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- مراغی، احمد مصطفی، بی تا، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار الفکر.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ ق، *تصحیح الاعتقاد*، قم، کنگره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
- واحدی، علی بن احمد، ۱۴۱۵ ق، *الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز*، بیروت، دار القلم.

